عصمت حضرت زهرال

از دیدگاه

اهل سنت و جماعت

**نویسنده:**

**اسحاق دبیری**/

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | عصمت حضرت زهرال از دیدگاه اهل سنت و جماعت |
| **نویسنده:** | اسحاق دبیری/ |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام – اهل بیت، صحابه و تابعین – بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

[فهرست ‌أ](#_Toc440106821)

[عصمت حضرت زهرال از ديدگاه اهل سنت و جماعت 1](#_Toc440106822)

[احترام خانۀ فاطمۀ زهرا ل 3](#_Toc440106823)

[نقد روايات هتک حرمت خانۀ حضرت زهرال 5](#_Toc440106824)

[ابن أبی شيبه و کتاب «المصنف» 6](#_Toc440106825)

[برداشت نادرست از روايت ابن ابي شيبه 7](#_Toc440106826)

[بررسی روايت احمد بن يحيی بلاذری در کتاب «انساب الأشراف» 10](#_Toc440106827)

[نقد روايات ابن قتيبه و کتاب «الامامه و السياسه» 14](#_Toc440106828)

[ترديد در انتساب کتاب «الامامه و السياسه» 18](#_Toc440106829)

[نقد روايت تاريخ محمد بن جرير طبری 21](#_Toc440106830)

[**تحقيق سند:** 22](#_Toc440106831)

[زياد بن کليب ابو معشر کوفی، (120 ﻫ): 23](#_Toc440106832)

[بررسی روايت ابن عبدربه در کتاب «العقد الفريد» 25](#_Toc440106833)

[بررسی روايات ادعای يورش به خانۀ وحی 27](#_Toc440106834)

[ابو عبيد و کتاب «الاموال»: 27](#_Toc440106835)

[بررسی روايت امام طبرانی در «المعجم الکبير» 29](#_Toc440106836)

[تحقيق اسناد روايت «المعجم الکبير» 29](#_Toc440106837)

[بررسی روايت ابن عبدربه در «العقد الفريد» 31](#_Toc440106838)

[بررسی سخنان ابراهيم بن سيار نظام معتزلی 32](#_Toc440106839)

[بررسی روايت مبرد در کتاب «الکامل» 35](#_Toc440106840)

[بررسی روايت مسعودی در «مروج الذهب و معادن الجوهر» 36](#_Toc440106841)

[حقيقت ابن ابی دارم در «ميزان الاعتدال» 37](#_Toc440106842)

[بيوگرافی ابن ابی دارم 38](#_Toc440106843)

[عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الامام علی بن ابی طالب» 40](#_Toc440106844)

عصمت حضرت زهرال از ديدگاه اهل سنت و جماعت

احادیث و روایاتی که از رسول اکرم ص درباره‌ی حضرت فاطمه زهرال نقل شده‌اند همه آنها دلالت بر مقام والا و مرتبه بلند آن بانوی بزرگوار نزد خداوند عزوجل و پیامبر او دارند، و به همین خاطر پیامبر ص فرمودند:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا»[[1]](#footnote-1).

«فاطمه پاره‌ی تن من است می‌آزارد مرا آنچه سبب آزار او شود».

و همچنین در روایتی آمده:

«يا فاطمة! إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك»[[2]](#footnote-2).

«ای فاطمه! خداوند با ناخشنودی تو ناخشنود و با خشنودی تو خشنود می‌‌گردد».

در همه اینگونه روایات به مقام و مناقب حضرت فاطمه زهرا ل تصریح شده است، نه بر عصمت آن بزرگوار؛ چه در هیچ یک از روایات به عصمت حضرت زهرا ل تصریح نشده است. و به همین خاطر، امام شرف الدین نووی در ذیل حدیث: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي...» می‌‌نویسد:

«آنچه رنجیدگی و ایذاء حضرت فاطمهل را فراهم آورد، سبب ایذاء پیامبر اسلام ص می‌‌گردد که علماء آن را حرام قرار داده‌اند»**[[3]](#footnote-3)**.

و اگر قرار باشد که ما از احادیث فضایل و مناقب، بر عصمت استدلال نماییم، در آن صورت باید بسیاری ازواج مطهرات و صحابه را نیز معصوم بدانیم، از باب نمونه: درباره‌ی حضرت عایشه ل آمده است: «سئل رسول اللهص مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ»**[[4]](#footnote-4)**. ‌«از پیامبر اکرم ص پرسیدند: دوستدارترین مردم نزد تو کیست؟ فرمود: عایشه».

یا آنکه پیامبر به ام سلمه فرمود:

«يَا أُمَّ سَلَمَةَ لاَ تُؤْذِينِى فِى عَائِشَةَ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا نَزَلَ عَلَىَّ الْوَحْىُ وَأَنَا فِى بَيْتِ امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِى غَيْرَ عَائِشَةَ»[[5]](#footnote-5).

«ای ام سلمه! درباره‌ی عایشه مرا اذیت نکن، به خدا قسم! وحی در هیچ یک از خانه‌‌های همسران من، غیر از خانه‌ی عایشه بر من نازل نشده است».

در روایتی از این عباس آمده است:

قال رسول اللهص: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: خَدِيجَةُ بنتُ خُوَيْلِدٍ, وَفَاطِمَةُ بنتُ مُحَمَّدٍ وَمَرْيَمُ بنتُ عِمْرَانَ, وَآسِيَةُ بنتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»[[6]](#footnote-6).

ابن عباس می‌گوید: «رسول اکرم ص فرمود: برترین زنان بهشت عبارتند از: (خدیجه) دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)».

از این رو استناد از روایات فضایل و مناقب بر عصمت حضرت فاطمه زهرال از دیدگاه اهل سنت بی‌‌مورد است و عصمت از دیدگاه ما، فقط مختص انبیا‡ است و هیچ یک از صحابه، تابعین و ائمه، معصوم نیستند.

احترام خانۀ فاطمۀ زهرا ل

بدون تردید احترام به خانۀ حضرت زهرا ل احترام به حضرت رسول اکرمص است و هتک حرمت حضرت زهرا ل، توهین به رسول اکرم ص و خاندان او محسوب می‌گردد، که هیچ مسلمانی آن را جایز نمی‌‌داند.

اما بر خلاف آنچه دیگران ادعا می‌‌نمایند، ما معتقدیم که همۀ صحابه و خصوصاً حضرت ابوبکر و عمر ب با دختر گرامی رسول اکرم ص رفتاری شایسته داشته‌اند و احترام خانۀ آن بانوی بزرگوار را کاملاً مراعات نموده‌اند.

چنانچه حضرت ابوبکرس توصیه فرمودند: «ارقبوا محمداً ص في أهل بيته»**[[7]](#footnote-7)** ‌«حال محمد ص را درباره‌ی اهل بیتش مراعات کنید».

و فرمودند: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَحَبُّ إِلَىَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِى»**[[8]](#footnote-8)** «قسم به ذاتیکه جانم در دست اوست ارتباط و خویشاوندی با خاندان پیامبر نزد من دوستدارتر از آن است که با خویشاوندان خویش، خویشاوندی نمایم».

و از طرفی حضرت ابوبکرس جدّ برخی از ائمه محسوب می‌گردد چنانکه امام صادق/ که مادرش‌ام فروه نواده‌ی محمد و عبدالرحمن، پسران ابوبکرس بود می‌فرمود: «من از دو سو نواده‌ی ابوبکرم». «ولدني أبو بکر مرتين»**[[9]](#footnote-9)**.

و علامه عبدالحسین احمد امینی نجفی در کتاب «الغدیر» می‌‌گوید:

«بزرگداشت و احترام یار غار بزرگوار پیامبر و مهاجری که به تنهایی پیامبر اسلام را در سفر هجرت همراهی می‌‌کرد و نامش در سر فهرست مهاجران ثبت است، باید برای ما اهمیت داشته باشد. و نشناختن حق ابوبکر و کم رنگ جلوه دادن شخصیت او، از جنایات فاحش و قضاوت ناعادلانه و داوری از روی احساسات به شمار می‌آید»[[10]](#footnote-10).

حضرت عمر فاروقس نیز به اهل بیت پیامبر ص احترام خاصی قایل بودند. و خطاب به حضرت فاطمه ل فرمودند:

«يا فاطمة! والله ما رأيت أحداً أحب الي رسول الله ص منك والله ما کان أحدٌ من الناس بعد أبيك ص أحب إليّ منك»[[11]](#footnote-11).

«ای فاطمه! بخدا قسم من کسی را محبوبتر از تو نزد پیامبر خدا نیافتم و بخدا قسم هیچ کسی بعد از پدر بزرگوارت نزد من محبوبتر از تو نیست».

عقیده و اراده‌ی خاص حضرت عمر فاروقس به اهل بیت پیامبر ص، سبب شد تا ایشان از ام کلثوم ل دختر گرامی حضرت علی و فاطمۀ زهرال خواستگاری نمایند.

چنانکه مورخ شهیر شیعی، احمد بن أبی یعقوب یعقوبی متوفی (284ه‍). می‌‌گوید: عمر، ام کلثوم، دختر علی بن ابی‌طالب را که مادرش فاطمه دختر پیامبر بود از علی بن ابی‌طالب خواستگاری کرد. پس علی گفت: که او هنوز کودک است، عمر گفت: آنچه پنداشتی نخواستم. لیکن خود از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«کل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا سببي وصهري».

«هر بستگی و خویشاوندی در روز رستاخیز بریده می‌شود، جز بستگی و خویشی و دامادی من، پس خواستم که مرا بستگی و دامادی با پیامبر خدا باشد؛ پس او را به زنی گرفت و ده هزار دینار به او مهریه داد»[[12]](#footnote-12).

جای بسی شگفتی است‌ که ‌نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی»، ازدواج حضرت عمر فاروقس را با دختر حضرت علیس مورد نقد قرار نداده‌اند و این واقعه را منکر نشده‌اند در صورتیکه کدام عقل سلیم می‌‌پذیرد که حضرت علیس دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش، فاطمهل در آورد و با وی رابطۀ دوستانه برقرار نماید!؟

نقد روايات هتک حرمت خانۀ حضرت زهرال

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» به طرزی ماهرانه کوشیده‌‌اند تا عباراتی را از کتب اهل سنت نقل نمایند و شهادت حضرت فاطمۀ زهرال را حقیقتی تاریخی جلوه دهند. که ما در این بخش به نقد روایات نقل شده می‌پردازیم و قضاوت در «تحریف روشن تاریخ» را بر عهده‌ی خوانندگان گرامی می‌‌گذاریم.

ابن أبی شيبه و کتاب «المصنف»

«عن زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لابي بکر بعد رسول اللهص کان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول اللهص فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب، خرج حتي دخل على فاطمة فقال: يا بنت رسول اللهص! و الله ما من أحد أحب الينا من أبيك، وما من أحد أحب الينا بعد أبيك منك، وايم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هولاء النفر عندك؟ ان امرتهم أن يحرق عليهم البيت، قال: فلما خرج عمر جاؤوها. فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليکم البيت وأيم الله ليمضين لـمأا حلف عليه»[[13]](#footnote-13).

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» این قسمت از روایت را که به ظاهر دلالت بر اقدام به سوزاندن خانۀ حضرت زهرا ل توسط عمر فاروقس را دارد نقل نموده‌اند، و از نقل ادامه همین روایت ابن ابی شیبه که اقدام به سوزاندن خانۀ حضرت زهرال را کاملاً منتفی می‌نماید و بیعت حضرت علی و یاران او را به اثبات می‌‌رساند، سر باز زده‌اند.

چنانکه در ادامۀ روایت می‌‌آید که حضرت فاطمهل فرمودند:

«فانصرفوا راشدين، فروا رأيکم ولا ترجعوا الي، فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لابي‌بکر»[[14]](#footnote-14).

«به خوبی بازگردید و تصمیمتان را قطعی نمایید، و نزد من برنگردید؛ چنانچه آنان (علی و یاران او) از نزد فاطمه برگشتند و تا با ابوبکرس بیعت نکردند به خانۀ فاطمه ل باز نگشتند».

برداشت نادرست از روايت ابن ابي شيبه

براستی اگر ما با دیده‌ی انصاف و به دور از تعصب محتوای روایت ابن ابی شیبه را بررسی نماییم بجای توهین و هتک حرمت به حضرت فاطمه زهرا ل، احترام و بزرگداشت آن بانوی بزرگوار به اثبات می‌‌رسد که ما نکات قابل توجه روایت مزبور را بر می‌‌شماریم:

الف: در روایت آمده است که حضرت عمر فاروق س قبل از هر گونه اقدامی شخصاً نزد حضرت فاطمه ل رفت و مقام و منزلت او را چنین بیان فرمود:

«والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك»[[15]](#footnote-15).

«ای فاطمه! به خدا قسم هیچ کسی نزد ما محبوبتر از پدر گرامیت نیست، و به خدا قسم هیچ کس بعد از پدر بزرگوارت نزد ما محبوبتر از شما نیست».

عمل کرد حضرت فاروق اعظم س، و بیان منزلت دختر گرامی رسول اکرم ص نشان احترام و محبت به اهل بیت رسول اکرم ص می‌باشد.

ب: مسأله بیعت با خلیفه از چنان اهمیتی برخوردار بود که حضرت عمر فاروقس با الفاظی سخت این مسأله را به حضرت فاطمه ل تفهیم نمود و فرمود:

«وأيم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت»[[16]](#footnote-16).

«به خدا قسم! هیچ چیزی مانع من نمی‌‌شود که در مورد کسانی که نزد تو گرد آمده‌اند دستور دهم تا خانه را بر آنان بسوزانند».

مسأله بیعت بخاطر اتحاد و همبستگی مسلمانان از اهمیت ویژه ‌ای برخوردار بود، و با عنایت به تأکیدات پیامبر اسلام ص در مورد اتحاد و همبستگی و اجتناب از تفرقه و بیعت با چند خلیفه**[[17]](#footnote-17)**، حضرت عمر فاروق س مصلحت را در آن دید تا مخالفان بیعت با ابوبکر س را تهدید نماید.

ج: حضرت فاطمه زهرا ل به مخالفان ابوبکر س مشورت بیعت داد و در تأکید و تأیید فرموده‌‌های حضرت عمر فاروق س فرمود:

«فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا إلى»[[18]](#footnote-18).

«به خوبی باز گردید و تصمیم‌ تان را قطعی نمایید و نزد من نیایید».

د: عدم اثبات سوزاندن خانۀ حضرت زهرا ل توسط حضرت عمر فاروق س وبسنده نمودن حضرت عمر فاروق س به تهدید مصلحت آمیز، چنانکه در پایان روایت آمده است:

«فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لابي بكر»[[19]](#footnote-19).

«از نزد فاطمه بازگشتند و تا با ابوبکر بیعت نکردند به خانه فاطمه نیامدند».

نتیجه: در هیچ جای روایت ابن ابی شیبه به سوزاندن خانۀ حضرت زهرال تصریح نشده است و اگر تهدید محض بمثابه‌ی سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرا محسوب می‌شود، پس تهدیداتی که از رسول اکرم ص نقل شده است، باید به حقیقت حمل شود. چنانکه می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا»[[20]](#footnote-20).

«خداوند به من دستور داده تا قریش را بسوزانم».

«لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَتُقَامُ، ثُمَّ آمُرَ رَجُلا يُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ آخُذُ حُزَمًا مِنْ حَطَبٍ، ثُمَّ آتِي أَقْوَامًا فِي دُورِهِمْ لا يَشْهَدُونَ الصَّلاةَ، فَأُحَرِّقُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ»[[21]](#footnote-21).

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، قصد کرده‌‌ام تا دستور به جمع‌آوری هیزم دهم سپس مؤذن را بگویم تا اذان دهد و شخصی را برای امامت مردم مقرر نمایم و خود به خانه‌ی متخلفان بروم و خانه‌هایشان را بر آنان آتش زنم».

اما هیچ عاقلی از روایات فوق بر سوزاندن قریش و متخلفان از نماز جماعت توسط پیامبر اسلام ص استدلال نمی‌نماید، و می‌‌داند که منظور پیامبر ص اهمیت دعوت به مسأله‌ی توحید و نماز با جماعت بوده است. لذا تأکید و تصریح به سوزاندن خانه‌ی حضرت زهرال توسط عمر فاروقس؛ به دور از انصاف و از روی تعصب است.

بررسی روايت احمد بن يحيی بلاذری در کتاب «انساب الأشراف»

روایت بلاذری در انساب الاشراف از چند جهت قابل نقد و بررسی می‌‌باشد:

اولاً- انقطاع متعدد در اسناد روایت؛ روایتی را که بلاذری نقل می‌کند در آغاز آن می‌‌گوید: «المدائني عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي عن ابن عون: إن أبابکر أرسل إلي علي ...

راوی اول ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله مدائنی قریشی است که از جانب محدثین مورد جرح قرار گرفته است از آن جمله حافظ ابو احمد، عبدالله بن عدی جرجانی (متوفای 365 ﻫ). می‌‌گوید:

«علي بن محمد بن عبدالله بن ابي‌سيف المدائني، مولي عبدالرحمن بن سمره وليس بالقوي في الحديث و هو صاحب الاخبار، قل ما له من الروايات المسندة»[[22]](#footnote-22).

«علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی، برده‌ی عبدالرحمن بن سمره است وی در روایت حدیث توانا نیست بیشتر به روایت اخبار می‌‌پردازد و روایت مسند او اندک‌اند».

راوی دیگر سلیمان بن طرخان، ابوالمعتمر بصری است که نه از ابن عون روایت کرده و نه مسلمه بن محارب از او روایت کرده است چنانکه علامه جمال الدین مزی در تهذیب الکمال آورده است**[[23]](#footnote-23)**.

و راوی آخر یعنی عبدالله بن عون بن أرطبان است وی تابعی است به خاطر آنکه در سنین کودکی انس بن مالک را دیده است اما از هیچ یک از صحابه‌ی پیامبر روایت نکرده، چنانکه امام شمس‌الدین احمد ذهبی (متوفای 748 ﻫ) می‌فرماید:

«ما وجدت له سمـاعاً من أنس بن مالك ولا من صحابي ما، انه ولد في حياة ابن عباس وطبقته»[[24]](#footnote-24).

«من روایتی که شنیدن روایت وی را از انس بن مالک یا صحابی دیگر ثابت کند ندیدم در حالی که او در زمان ابن عباس متولد شده است».

حال با این سندی که در چند جا انقطاع دارد و کسی که خود شاهد ماجرا نبوده است چگونه می‌‌توان ادعای به این بزرگی را به اثبات رساند.

ثانیاً: در ادامه‌ی روایت می‌‌آید که:

«و جاء علي، فبايع و قال: کنت عزمت أن لا أخرج من منزلي حتي أجمع القرآن»[[25]](#footnote-25).

«و علی آمد و با «ابوبکر» بیعت کرد و گفت: من تصمیم گرفته بودم تا زمانیکه ‌قرآن را جمع ‌آوری نکنم از خانه ‌ام خارج نشوم».

از ادامه‌ی روایت دو مطلب مهم مشخص می‌‌گردد:

که حضرت عمر فاروق س هیچ‌گونه اقدامی در جهت سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمه ل ننمود و فقط به تهدید مصلحت‌آمیز بسنده نمود.

حضرت علی ل نیز بدون اینکه مورد اهانت قرار بگیرد خود شخصاً نزد حضرت ابوبکر س رفت و پس از بیان علت تأخیر، بدون اکراه با وی بیعت نمود؛ چنانکه روایتی را که احمد بن یحیی بلاذری در صفحه قبل از این روایت نقل کرده کاملاً در تأیید این ادعا است.

«لما بايع الناس أبابکر اعتزل علي والزبير فبعث اليهمـا عمر بن الخطاب وزيد بن ثابت؛ فأتيا منزل علي فقرعا الباب فنظر زبير من قتره، ثم رجع الي علي فقال: هذان رجلان من أهل الجنة وليس لنا أن نقاتلهما، قال: افتح لهمـا، ثم خرجا معهما حتي أتيا أبابکر فقال ابوبکر: يا علي! أنت ابن عم رسول الله و صهره فتقول إني أحق بهذا الامر لا ها الله! أنا أحق به منك، قال: لا تئريب يا خليفه رسول الله ص اُبسط يدك أبايعك، فبسط يده فبايعه»[[26]](#footnote-26).

«هنگامیکه مردم با ابوبکر بیعت نمودند، علی و زبیر منزوی شدند، (حضرت ابوبکر) عمر و زید بن ثابت را نزد آنان فرستاد، آنان به منزل علی آمدند و در زدند، حضرت زبیر از سوراخ در نگاه کرد و سپس نزد علی برگشت و گفت: اینان دو تن از مردان بهشتی‌اند، و ما حق نداریم با آنان بجنگیم.

آنگاه علی گفت: در را بر آنان بگشا، سپس آنان همراه با علی و زبیر نزد ابوبکر آمدند، ابوبکر گفت: ای علی! تو پسر عمو و داماد رسول الله خدا هستی، و می‌‌گویی: من به امر خلافت مستحق‌ترم؛ نه، بخدا قسم من در این مورد از تو مستحق‌ترم، علی گفت: جای سرزنش نیست، ای خلیفه رسول خدا، دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم، آنگاه ابوبکر دستش را دراز کرد و علی با او بیعت نمود».

ثالثاً: به فرض اینکه حضرت عمر فاروق س فتیله‌ای در دست داشته باشد و تهدید به سوزاندن خانه نماید از کجای این روایت ثابت می‌شود که حضرت عمر فاروق س خانه‌ی حضرت فاطمه ل را آتش زد و وی را به شهادت رساند!؟

رابعاً: حضرت علی س در «نهج البلاغه» تصریح می‌‌کند که با مخالفان بیعت با خلیفه یا امام برخورد شدید شود، گرچه این کار به درگیری بیانجامد؛ آنجا که می‌فرماید:

«فان اجتمعوا على رجل و سموه إماماً کان ذلك لله رضي، فان خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلي ما خرج منه، فان أبي قاتلوه على اتباعه غير سبيل الـمؤمنين وولاه الله ما تولي»[[27]](#footnote-27).

«و چون ایشان (مهاجرین و انصار) گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی به سبب عیب جویی و یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید او را به اطاعت وادار نمایند، و اگر فرمان آنها را نپذیرفت با او می‌‌جنگند به جهت آنکه غیر راه مومنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد بآنچه که به آن رو آورده است».

ما با آنکه معتقدیم در امر بیعت با خلیفه هیچ گونه درگیری میان شیخین و حضرت علی رخ نداده، اما باز هم اگر حضرت عمر فاروق س کسی را تهدید کرده باشد مطابق با فرمان حضرت علی س او را معذور می‌‌دانیم.

نقد روايات ابن قتيبه و کتاب «الامامه و السياسه»

در مقالۀ «افسانه شهادت» نیز آمده است که برخی با استناد از کتاب «الامامه والسیاسه» که به رَغم آنان نویسنده‌ی آن ابن قتیبه دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده‌اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمۀ زهرا ل را به اثبات برسانند، اما این استناد به دلائل متعددی قابل قبول نیست.

1. به دلیل آن که این روایت بدون ذکر سند و مأخذ و مدرک است. و همه می‌دانیم که در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، ناقل اگر سندی داشته باشد مطلب را با ذکر سند نقل می‌کند، در این صورت خواننده امکان می‌یابد که در صحت و سقم نقل، تحقیق کند و اگر سند را صحیح یافت، بپذیرد و اگر ناقل بدون ذکر سند و مأخذ نقل کند، دیگران به این گونه نقلها که مدرک و مأخذ و سند نقل نشده؛ اعتماد نمی‌کنند. علمای حدیث چنین احادیثی را معتبر نمی‌‌شمارند، محققین اروپایی نیز به نقلهای تاریخی بدون مدرک و مأخذ اعتنایی نمی‌کنند و آن را غیر معتبر می‌‌شمارند و به همین خاطر، عبدالله بن مبارک محدث شهیر می‌فرماید: «الاسناد من الدين ولو لا الاسناد لقال من شآء ماشاء»**[[28]](#footnote-28)**. «اسناد جزیی از دین است و اگر اسناد نبود هر کس آنچه را که می‌خواست می‌‌گفت».

روایت «الامامه و السیاسه» هم فاقد سند و مدرک است و هم در آن ضعف بیانی وجود دارد زیرا به گونه ‌ای بیان شده که نشان می‌‌دهد خود ناقل نیز در صحت آن تردید دارد یا لااقل خواننده را دچار تردید می‌‌نماید، از باب نمونه:

در آغاز روایت آمده است که حضرت ابوبکرس، عمرس را مأموریت داد تا متخلفان از بیعت را که در خانه علیس گرد آمده‌اند، به بیعت با او فرا خواند: «ان ابابکرس تفقد قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي (کرم الله وجهه) فبعث اليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فابوا ان يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفسي عمر بيده: لتخرجن او لاحرقنها على من فيها، فقيل له: يا ابا حفص! إن فيها فاطمه؟ فقال: وان فخرجوا فبايعوا الا علياً»[[29]](#footnote-29).

چنانکه از روایت مشخص می‌‌گردد عمرس آنان را تهدید به سوزاندن نمود، و متخلفان از بیعت متقاعد شدند و از خانه بیرون آمدند و به غیر از علی، همۀ‌شان با ابوبکرس بیعت نمودند و حضرت عمرس هیچ گونه اقدامی به سوزاندن خانه فاطمهل ننمود، در ادامه روایت می‌آید:

«ثم قام عمر، فمشي معه جماعه، حتي اتوا باب فاطمه، فدقوا الباب، فلمـا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن ابي قحافه، فلمـا سمع القوم صوتها وبکاءها انصرفوا باکين وکادت قلوبهم تنصدع، واکبادهم تنفطر وبقي عمر ومعه قوم، فأخرجوا عليا فمضوا به إلي ابي بکر»[[30]](#footnote-30).

در این بخش از روایت آمده است که حضرت عمر س رفت و در زد و حضرت فاطمه ل اظهار نارضایتی نمود و گریست، چنانکه حضرت عمر و همراهان وی، حضرت علی س را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند. اما در هیچ جای روایت تصریح نشده است که حضرت عمر س خانۀ حضرت فاطمه زهرا ل را سوزاند و یا آنکه آن بانوی بزرگوار را در میان در چنان فشرد که سقط جنین نماید! بلکه برخلاف آن در ادامه روایت ابن قتیبه می‌آید که حضرت ابوبکر و عمر ب برای معذرت خواهی به خانه فاطمه رفتند.

«فقال عمر لابي بکر ب انطلق بنا الي فاطمه، فانا قد اغضبناها فانطلقا جميعاً، فأستأذنا على فاطمه فلم تأذن لهم، فأتيا علياً فکلماه، فأدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، فولت وجهها الي الحائط، فسلما عليها، فلم ترد إ، فتکلم ابوبکر فقال: يا حبيبه رسول الله! والله ان قرابه رسول الله أحب الي من قرابتي وانك لاحب الي من عائشه ابنتي»[[31]](#footnote-31).

از روایت فوق مشخص می‌گردد پس از آنکه حضرت فاطمه ل به حضرت ابوبکر و عمر ب اجازه ورود نداد، آنان نزد علی س رفتند، بعد حضرت علی س آنان را نزد فاطمه برد، و حضرت فاطمه ل سلام آنان را پاسخ نداد و حضرت ابوبکر ل فرمود: خویشاوندی با خاندان پیامبر ص را از خویشاوندی با خویشاوندان خویش ترجیح می‌دهم؛ و تو ای فاطمهل نزد من از دخترم عایشه ل محبوب‌تری». اینجا این سوال مطرح می‌‌گردد که اگر آنان تا چند لحظه پیش حضرت علی س را با زور و سر نیزه وادار نمودند تا بیعت کند، و حضرت فاطمه س را مورد ضرب و شتم قرار دادند، چگونه ممکن است حضرت علی س آنان را به خانۀ خویش ببرد و رضایت حضرت فاطمه ل را جلب نماید؟!».

و در پایان روایت می‌‌آید که:

«فلمـا تمت البيعة لأبي‌بکر أقام ثلاثة أيام يقيل الناس ويستقيلهم، يقول: قد أقلتکم في بيعتي، هل من کاره؟ هل من مبغض؟ فيقوم علي في أول الناس فيقول: والله لا نقيلك ولا نستقيلك أبداً قد قدمك رسول اللهص لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخرك لترجيح دنيانا»[[32]](#footnote-32).

«پس از آنکه بیعت با ابوبکر پایان پذیرفت (حضرت ابوبکر) تا سه روز به مردم اختیار داد تا بیعتشان را پس بگیرند و از آنان نیز تقاضا نمود و فرمود: «من بیعتم را به شما پس دادم آیا کسی هست که نپسندد؟ و آیا کسی هست که بغض بورزد؟ آنگاه حضرت علی نخستین کسی بود که از میان مردم برخاست و فرمود: «بخدا قسم! ما هرگز بیعت تو را پس نمی‌‌دهیم و حاضر نیستیم از تو بیعت را پس بگیریم؛ بدون تردید رسول اکرم ص تو را در امور دینی ما مقدم داشتند لذا چه کسی می‌‌تواند برتری تو را در امور دنیوی نپذیرد».

کوتاه سخن، آنکه در هیچ جای روایت کتاب «الامامه و السیاسه» تصریح نشده است که حضرت عمرس اقدام به سوزاندن خانۀ حضرت فاطمۀ زهرال کرده باشد و یا آن که آن بانوی بزرگوار را مورد ضرب و شتم قرار داده باشد، بلکه برخلاف ادعای برخی، حضرت ابوبکر و عمر ب از حضرت فاطمه ل معذرت خواهی نمودند و حضرت علی س با طیب خاطر بیعت حضرت ابوبکر را پذیرفته است.

ترديد در انتساب کتاب «الامامه و السياسه»

اشکال دیگر در استناد به روایت ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» بر می‌گردد، زیرا کتاب «الامامه والسیاسه» تألیف ابن قتیبه دینوری نمی‌‌باشد و محققان در انتساب آن به ابن قتیبه دینوری تردید دارند گرچه نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» کوشیده‌اند تا با ارائه یکی دو دلیل که از نظر خودشان نیز مردود است به اثبات انتساب کتاب «الامامه والسیاسه» به ابن قتبیه بپردازند.

در حالی‌که نظریۀ مزبور از جانب محققان مستشرق و مسلمان مورد نقد قرار گرفته و کسی آن را معتبر نمی‌‌داند.

دلیل عمده‌ی محققان، آن است که هیچ یک از نویسندگان شرح حال عبدالله بن مسلم بن قتیبه، در فهرست تصانیف وی نام کتاب «الامامه والسیاسه» را ذکر نکرده‌اند که از آن جمله می‌‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

«وفیات الاعیان»**[[33]](#footnote-33)‌** تألیف شمس الدین أحمد بن خلکان (متوفی 681 ﻫ).

«بغيه الوعاه في طبقات اللغويين والنحاه»[[34]](#footnote-34) تألیف جلال الدین، عبدالرحمن سیوطی (متوفی911 ﻫ).

«الوافی بالوفیات»**[[35]](#footnote-35)** تألیف صلاح الدین بن أیبک صفدی (متوفی 764 ﻫ).

«تاریخ بغداد»**[[36]](#footnote-36)** تالیف ابوبکر، احمد بن علی بغدادی متوفی (463 ﻫ).

دکتر یوسف علی طویل، محقق و پژوهشگر کتاب «عیون الاخبار» در مقدمۀ کتاب مذکور می‌گوید: علما در انتساب کتاب «الامامه و السیاسه» تردید دارند، و دلیل شان آن است که هیچ یک از مؤرخان و نویسندگان مشهور در فهرست تصانیف ابن قتیبه کتاب «الامامه و السیاسه» را ذکر نکرده‌اند**[[37]](#footnote-37)**.

«دوزی DOZY معتقد است که «الامامه و السیاسه» نه قدیمی است و نه صحیح، زیرا حاوی اشتباهات تاریخی وروایات خیالی و غیر معقول است. از این رو انتساب چنین تصنیف ضعیفی به ابن قتیبه ممکن نیست. خاورشناس معروف هاماکر می‌گوید و دوزی نیز با او موافق است که این کتاب و کتاب‌های تاریخی امثال آن که جنبۀ حماسی دارند و در ایام جنگهای صلیبی برای انگیختن حماسه در روح مسلمانان تألیف شده‌اند تا آنان را متوجه قهرمانیهای اجداد شان سازند[[38]](#footnote-38).

مستشرق معروف بروکلمان Brockelmann)) می‌‌گوید: کتاب «الامامه و السیاسه» را به ابن قتیبه نسبت داده‌اند. در حالی که دی‌گویDE GEIE)) می‌گوید : کتاب «الامامه و السیاسه» در مصر یا در مغرب و در زمان ابن قتبیه تصنیف شده است و قسمتی از آن کتاب از تاریخ ابن حبیب مأخوذ شده است**[[39]](#footnote-39)**.

و در «دائرة المعارف الاسلامیه» نیز آمده است: «این کتاب را به ابن قتیبه نسبت داده‌اند در حالیکه دی گوی ((DE GEIE ترجیح می‌‌دهد که مصنف آن مردی مصری یا مغربی و معاصر ابن قتیبه بوده است[[40]](#footnote-40).

و جالب‌تر از همه آنکه نویسندگان «دائره المعارف بزرگ اسلامی» که به کوشش 227 نفر از محققان و اساتید بنام کشورمان گردآوری شده است در فهرست تصانیف ابن قتیبه چنین مرقوم می‌‌دارند:

«کتاب‌هایی که انتسابشان به ابن قتیبه قطعاً یا به احتمال قوی مردود است:

1. الالفاظ المغربه بالالقاب المعربه، که نسخه‌ای از آن در جامعه القرویین فاس موجود است، (کوکنت، همان 162).
2. «الامامه و السیاسه» که بارها به چاپ رسیده، از جمله در 1957 م در قاهره و نیز در 1985 به کوشش طه محمد زینی»**[[41]](#footnote-41)**.

لذا نمی‌توان نظرات متعدد پژوهشگران را بخاطر نقل نام کتاب «الامامه و السیاسه» در «معجم المطبوعات العربیه والمعربه» که یوسف الیان سرکیس[[42]](#footnote-42) در آن فهرست کتابهای چاپ شده‌ی عربی و عجمی را نام برده و درباره‌ی کتاب مزبور هیچ‌گونه اظهار نظری نکرده[[43]](#footnote-43) مردود دانست که در آن صورت ما نیز گرفتار احساسات و تعصب شده‌ایم. و در حقیقت انگیزه‌ی واقعی در تالیف کتاب «الامامه والسیاسه» آن است که محمد عزه دروزه، دانشمند معاصر مصری می‌‌گوید:

«تأثیر عقاید شیعه‌ هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات «الامامه و السیاسه» آشکارا به چشم می‌‌خورد. و به احتمال قوی این روایات نتیجۀ تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علیب با ایمان‌تر، منزه‌تر و خردمند از آن بوده‌اند که بر خلاف مصالح مسلمانان به پا خیزند و عمر بزرگ‌تر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانۀ فاطمۀل دست یازد»**[[44]](#footnote-44)**.

نقد روايت تاريخ محمد بن جرير طبری

ما برای آنکه بهتر بتوانیم به بررسی روایت «تاریخ طبری» بپردازیم و صحت و سقم آن را تبیین نماییم به نقل کامل آن با سند می‌پردازیم:

طبری در تاریخ «الامم و الملوک» می‌‌گوید

«حدثنا ابن حميد، قال حدثنا جرير عن مغيره عن زياد بن کليب قال: أتي عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحه والزبير ورجال من الـمهاجرين فقال: والله لاحرقن عليکم أو لتخرجن الي البيعه فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر، فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فاخذوه»[[45]](#footnote-45).

ابن حمید به روایت جریر و او به روایت مغیره و مغیره به روایت زیاد بن کلیب می‌‌گوید: «عمر بن خطاب به خانۀ علی رفت که طلحه و زبیر و کسانی از مهاجران آنجا بودند و گفت: «اگر برای بیعت نیایید خانه را آتش می‌‌زنم» زبیر با شمشیر کشیده به طرف او آمد که بلغزید و شمشیر از دستش بیفتاد و برجستند و او را بگرفتند»**[[46]](#footnote-46)**.

امام محمد بن جریر طبری با نقل سند روایت به ما امکان می‌‌دهد تا روایت او را مورد بررسی قرار دهیم و به صحت و سقم آن بپردازیم؛ از این رو ما قبل از هر گونه سخن بر نقد سند روایت مزبور می‌پردازیم.

**تحقيق سند:**

سند روایت «تاریخ طبری» در ابتدا و انتها، دو اشکال دارد، زیرا نخستین راوی آن یعنی: ابن حمید متهم به دروغ ‌پردازی است و آخرین راوی نیز خود شاهد آن ماجرا نبوده است و بالواسطه روایت می‌کند، لذا روایت هم ساختگی است و هم منقطع.

راوی اول: ابن حمید، ابو عبدالله الرازی، متوفای سال (248 ﻫ) است.

ابن خراش درباره‌ی او می‌‌گوید:

«حدثنا حميد وکان والله يکذب»[[47]](#footnote-47).

«ابن حمید برای من حدیث روایت می‌‌کرد، به خدا قسم وی دروغ می‌گفت».

و امام صالح ‌جرزه می‌‌گوید:

«ما رأيت أحذق بالکذب من ابن حُميد ومن ابن الشاذکوني»[[48]](#footnote-48).

«من در دروغگویی ماهرتر از ابن حمید و ابن شاذکونی ندیدم».

و امام شمس الدین ذهبی می‌گوید:

«و هو مع امامته منکر الحديث، صاحب عجائب»[[49]](#footnote-49).

«او با این وصف که امام است احادیث منکر و اخبار شگفت انگیز روایت می‌کند».

زياد بن کليب ابو معشر کوفی، (120 ﻫ):

آخرین راوی در روایت سند تاریخ طبری زیاد بن کلیب، ابو معشر کوفی است که به نقل داستان پرداخته است. وی گرچه مورد توثیق علمای جرح و تعدیل قرار گرفته است، اما خود شخصاً شاهد ماجرای سقیفه و جریان رفتن حضرت عمرس به خانۀ فاطمۀ زهرال نبوده است. وی از تابعینی همچون ابراهیم نخعی، سعید بن جبیر، عامر شعبی و فضیل بن عمر و فقیمی روایت کرده است**[[50]](#footnote-50)**.

و در زمان حکومت یوسف بن عمرو در سال 120 ه‍ وفات نموده است**[[51]](#footnote-51)**.

لذا علمای اصول حدیث چنین روایتی را ساختگی و منقطع می‌‌نامند.

از این رو روایت «تاریخ طبری» بخاطر وجود راوی کذاب یعنی: «محمد بن حمید رازی» و انقطاع در سند، فاقد ارزش تاریخی است و کسی آن را قابل استناد نمی‌‌داند؛ نکته‌ی قابل توجه آن است که طبری به نقل روایتی می‌‌پردازد که کاملاً با این جریان تعارض دارد. آنجا که می‌‌گوید:

«عن حبيب بن ابي ثابت قال: کان علي في بيته اذ اتي فقيل له: قد جلس ابوبکر للبيعه فخرج في قميص ما عليه إزارٌ ولا رداءٌ عجلاً کراهيه ان يبطي عنها حتي بايعه ثم جلس اليه وبعث الي ثوبه فاتاه فتخلله ولزم مجلسه»[[52]](#footnote-52).

یعنی: «حبیب بن ابی ثابت می‌‌گوید: علی در خانه بود که آمدند و گفتند: ابوبکر برای بیعت نشسته، و او با پیراهن بدون روپوش و ردا، برون شد که شتاب داشت و خوش نداشت در کار بیعت تأخیر شود و با ابوبکر بیعت کرد و پیش او بنشست و فرستاد تا جامه‌ی وی را بیاوردند و پوشید و در مجلس بماند»[[53]](#footnote-53).

و اگر به فرض ‌اینکه روایت طبری نیز صحیح باشد، در کجای روایت آمده است که حضرت عمرس خانۀ حضرت فاطمهل را آتش زد و او را به شهادت رساند!؟

بررسی روايت ابن عبدربه در کتاب «العقد الفريد»

روایت ابن عبدربه در کتاب «العقد الفرید» از چند جهت قابل نقد است.

اولاً: روایت مزبور بدون ذکر سند و مآخذ بیان شده است که چنین روایت از نظر محققان هیچ‌گونه ارزش تاریخی ندارد به هیچ وجه نمی‌‌توان آن را به عنوان دلیل ارائه نمود.

ثانیاً: کتاب «العقد الفرید» کتاب حدیث و تاریخ نیست بلکه مجموعه‌ ای از داستانها، اقوال و رویدادهای ادبی است و بعنوان مآخذ و مرجع تاریخی و حدیث محسوب نمی‌‌گردد.

چنانکه مؤلف آن در مقدمه کتاب خویش می‌گوید: «من در این کتاب مرواریدهای ناب ادبی و سخنان جامع و برگزیده ‌ای را گرد آورده ‌ام و قسمتی از آن مشتمل بر شنیده‌‌ها و سخنان حکیمان و ادیبان است»**[[54]](#footnote-54)**.

مورخ شهیر احمد بن خلکان (681 ﻫ) نیز درباره‌ی کتاب «العقد الفرید» می‌گوید:

«کتاب العقد» و هو من الکتب الممتعة حوي من کل شيء[[55]](#footnote-55).

«کتاب العقد (الفرید) از کتب سودمندی است و حاوی هر مطلبی است».

ثالثاً: ابن عبد ربه به مذهب تشیع گرایش داشته است و از این رو نمی‌‌توان نقل روایات وی را به دور از تعصب و بی‌‌طرفانه خواند، چنانکه علامه ابو الفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی می‌گوید:

«وکتابه العقد يدل على فضائل جمة، وعلوم کثيره مهمة، ويدل کثير من کلامه على تشيع فيه»[[56]](#footnote-56).

«کتاب «العقد الفرید» فضایل زیاد و علوم مهمی در بر دارد و بسیاری از سخنان مؤلف گرایش وی را به مذهب تشیع به اثبات می‌‌رساند».

رابعاً: در روایت «العقد الفرید» آمده است که حضرت فاطمه ل از حضرت عمرس پرسید:

«يا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا؟!»

«ای فرزند خطاب آمده ‌ای تا خانۀ ما را بسوزانی؟!». و حضرت عمرس در پاسخ فرمود:

«نعم، أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة».

«آری مگر این که در آنچه که امت وارد شدند، شما نیز وارد شوید».

با نقل ادامۀ روایت مشخص می‌گردد که آیا حضرت عمرس به سوزاندن خانۀ حضرت فاطمهل اقدام نمود یا آنان متقاعد شدند و با حضرت ابوبکرس بیعت نمودند؟

«فخرج علي حتى دخل على أبي‌بکر فبايعه، فقال له ابوبکر: أکرهت إمارتي؟ فقال : لا، ولکنني آليت آن لا أرتدي بعد موت رسول الله ص حتى أحفظ القرآن، فعليه حبست نفسي»[[57]](#footnote-57).

«پس آنگاه حضرت علی س بیرون آمد و نزد ابوبکر س رفت و با وی بیعت نمود، ابوبکر س گفت: آیا جانشینی مرا نمی‌پسندی؟ حضرت علی فرمود: چرا، اما من قسم خورده بودم تا قرآن را گرد آوری نکنم، جامه بر تن نکنم، و به همین خاطر در خانه ماندم».

در این قسمت از روایت که نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه وحی» از ذکر آن خودداری نموده‌‌اند هیچ نوع اشاره‌‌ای به سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمهل نشده است و بالعکس تأیید خلافت حضرت ابوبکرس توسط حضرت علیس به اثبات می‌رسد.

بررسی روايات ادعای يورش به خانۀ وحی

نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه وحی» در بخش چهارم ادعا نموده‌اند که حضرت ابوبکر و عمرب به خانۀ حضرت فاطمۀ زهرال یورش برده‌‌اند و به هتک حرمت خانۀ حضرت زهرال پرداخته‌اند، که در اثبات ادعایشان چند روایت را ارائه نموده‌‌اند که ما در این بخش به نقد و بررسی آن روایات می‌پردازیم.

ابو عبيد و کتاب «الاموال»:

در آغاز روایت ابو عبید آمده است که حضرت عبدالرحمن بن عوف س به عیادت ابوبکر س رفت و پس از عرض سلام به وی گفت:

«ما أري بك بأساً، والحمدلله، ولا تأس على الدنيا فو الله أن علمناك إلا کنت صالحاً مصلحاً»[[58]](#footnote-58).

«من برایت مشکلی نمی‌‌بینم، و خداوند را سپاس می‌گویم، بر دنیا غم مخور، بخدا قسم تو نیک بودی و به نیکویی امر می‌کردی».

و در ادامه روایت می‌‌آید که حضرت ابوبکر فرمود:

«آری، از آنچه در دنیا رخ داده، تأسف ندارد، جز اینکه سه کار کردم که کاش نکرده بودم و سه کار نکردم که کاش کرده بودم و کاش سه چیز را از پیامبر سوال می‌کردم؛ اما آن سه چیزی که انجام داده‌ ام و کاش که انجام نمی‌‌دادم، عبارتند از:

در اینجا ابو عبید می‌‌گوید:

«فوددت أني لم اکن فعلت کذا و کذا»[[59]](#footnote-59).

یعنی: «من دوست داشتم که چنین و چنان نمی‌کردم».

ابو عبید ‌تصریح نکرده است که حضرت ابوبکر س چه گفته است؛ لذا استدلال از «کتاب الاموال» بی‌‌ارزش و فاقد اعتبار است چه در کتاب مزبور آنچه مورد نظر ما بوده، ذکر نشده است و دیگر آنکه محمد خلیل هراس محقق کتاب «الأموال» در پاورقی می‌‌نویسد:

قال الذهبي في (الميزان): «علو أن بن داود البجلي مولي جرير بن عبدالله ويقال علوان بن صالح،» قال البخاري : «منکر الحديث».

وقال العقيلي: «له حديث لا يتابع عليه ولا يعرف الا به وقال أبوسعيد بن يونس: منکر الحديث، قيل مات سنة ثمانين ومائة»[[60]](#footnote-60).

یعنی: «در اسناد روایت مذکور شخصی به نام علوان بن داود بجلی که برده‌ی جریر بن عبدالله است وجود دارد، و برخی می‌گویند: که نام وی علوان بن صالح است. امام بخاری درباره‌ی او می‌‌گوید: احادیثش قابل قبول نیست»

و امام عقیلی می‌گوید: «حدیثی را که او روایت کرده است کسی دیگر آن را روایت نکرده است و فقط با همان روایت شناخته می‌شود». و ابو سعید بن یونس می‌گوید: «احادیثش مورد قبول نیستند و در سال 180 ه‍ وفات نموده است».

حال با وجود چنین راوی بی‌اعتباری چگونه می‌‌توان روایت فوق را صحیح دانست و آن را به عنوان دلیل ارائه نمود!؟

بررسی روايت امام طبرانی در «المعجم الکبير»

بدون تردید امام ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (260-360 ﻫ‍) از ائمه حدیث و حافظان آن فن بشمار می‌‌آید، اما از این مطلب نمی‌توان دلیل گرفت که هر حدیثی و روایتی را که امام ابوالقاسم طبرانی در المعجم الکبیر نقل کرده است صحیح است، چه بسیاری از روایات آن ضعیف و بعضاً ساختگی نیز هستند.

تحقيق اسناد روايت «المعجم الکبير»

امام طبرانی روایت مذکور را اینگونه نقل می‌‌نماید:

«حدثنا ابو الزنباع، روح بن الفرج الـمصري، ثنا سعيد ابن عفير، حدثني علوان بن داود البجلي عن حميد بن عبدالرحمن بن حميد بن عبدالرحمن بن عوف عن صالح بن کيسان عن حميد بن عبدالرحمن بن عوف عن أبيه قال: دخلت علي ابي بکر س أعوده في مرضه الذي توفي فيه»[[61]](#footnote-61).

در سند مذکور، شخصی به نام علوان بن داود بجلی وجود دارد که ائمه جرح و تعدیل وی را مورد جرح قرار داده‌اند و روایت وی را بی‌اساس خوانده‌‌اند:

امام بخاری درباره‌ی او می‌‌گوید:

«منکر الحديث»[[62]](#footnote-62).

یعنی : «احادیثش قابل انکار است»»

سعید بن عقیر می‌‌گوید:

«زاقولي من الزواقيل»[[63]](#footnote-63).

یعنی: «راهزنی است از راهزنان»

و حافظ نور الدین هیثمی پس از نقل روایت مذکور می‌گوید:

«رواه الطبراني وفيه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف و هذا الاثر مما انکر عليه»[[64]](#footnote-64).

یعنی: «طبرانی این حدیث را روایت کرده است و در سند آن علوان بن داود بجلی موجود است، که در روایت ضعیف است و روایت مذکور وی مورد قبول کسی قرار نگرفته است».

نتیجه آنکه: روایت امام طبرانی بخاطر ضعف اسنادی فاقد اعتبار است.

بررسی روايت ابن عبدربه در «العقد الفريد»

روایت ابن عبدربه نیز به دلائل متعددی قابل قبول و استناد نمی‌باشد.

1. بخاطر آنکه روایت مذکور بدون ذکر سند و مآخذ بیان شده است و از این جهت هیچ گونه ارزش حدیثی و تاریخی ندارد.
2. همۀ روایاتی که متعلق به این بخش از وصایای حضرت ابوبکر صدیقس هستند از طریق علوان بن داود بجلی نقل شده‌اند که ائمه جرح و تعدیل وی را ضعیف قرار داده‌اند، لذا روایت بی‌اعتبار است و به عنوان دلیل و مدرک قابل قبول نیست.
3. گرایش احمد بن عبدربه اندلسی به مذهب تشیع**[[65]](#footnote-65)** نیز، صداقت و بی‌‌طرفی مؤلف را در نقل روایت مذکور، دچار تردید و ابهام می‌‌نماید.
4. عدم تصریح در سخنان حضرت ابوبکرس به سوزاندن خانه فاطمه زهرال و شهادت رساندن آن بانوی بزرگوار؛ چنانکه از ترجمۀ صحیح سخنان حضرت ابوبکرس این مطلب به اثبات می‌‌رسد.

بررسی سخنان ابراهيم بن سيار نظام معتزلی

نویسندگان مقالۀ «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانۀ وحی» با حذف و قطع عبارت کتاب «الوافی بالوفیات» و با تعریف و تمجید از ابراهیم بن سیار معتزلی کوشیده‌‌اند تا با نقل پاره ‌ای از سخنان وی، افسانه شهادت حضرت فاطمۀ زهرا ل را به حقیقت تاریخی مبدل نمایند که ما برای تبیین شخصیت ابراهیم بن سیار معتزلی و قطع و حذف عبارت کتاب «الوافی بالوفیات» عبارت کامل آن را نقل می‌‌نمائیم و قضاوت را بر عهده خوانندگان می‌گذاریم.

صلاح الدین، خلیل بن أیبک صفدی (متوفی 764 ﻫ) در شرح حال ابراهیم نظام می‌‌گوید:

«ابراهیم بن سیار بن هانی، بصری، معروف به نظام...، نظام در سنین جوانی با ثنویها همراه بود و در سن کهولت با فلاسفه‌ی ملحد همنشین بود، از این رو به مطالعه‌ی کتب فلسفه روی آورد و سخنان آنان را با سخنان معتزله درآمیخت تا آنکه پیشوای معتزله شد و به همین جهت فرقه‌ی نظامیه به او منسوب است در برخی از مسائل با معتزله هم نظر بود و در برخی دیگر تفرد داشت از آن جمله: گرایش وی به رفض و توهین به بزرگان صحابه‌ی پیامبر ص بود؛ وی می‌گفت: پیامبر ص بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است، و صحابه‌ی پیامبر ص نیز به این مطلب آگاه بودند. اما عمر به نفع ابوبکر این مساله را پنهان داشت. و می‌گفت: عمر در روز بیعت با ابوبکر شکم حضرت فاطمه‌ی حضرت زهرا را زد چنانکه وی محسن را سقط کرد»[[66]](#footnote-66).

علامه صلاح الدین صفدی در ادامه‌ی شرح حال ابراهیم بن سیار می‌‌گوید:

«برخی از علما معتقدند که نظام در حقیقت مذهب برهمائی داشت یعنی: کسانی که منکر نبوت‌اند؛ و او به خاطر بیم از شمشیر عقیده‌‌اش را پنهان نمود. اکثریت علما وی را کافر می‌دانند و گروهی از پیشوایان معتزله همچون ابوهذیل، اسکافی و جعفر بن حرب نیز او را کافر قرار داده‌اند و در این باره کتابهایی نوشته‌اند»**[[67]](#footnote-67)**.‌

علامه ابوالفتح، محمد عبدالکریم شهرستانی (متوفی 548 ﻫ‍) در «الملل و النحل» می‌‌گوید:

«ابراهیم بن یسار بن هانی، نظام، بسیاری از کتب فلاسفه را مورد مطالعه قرار داد. و سخن آنان را با سخنان معتزله در آمیخت و در برخی از مسایل تفرد داشت؛ از آن جمله: یازدهمین مورد از تفردات وی گرایش به مذهب تشیع و توهین به بزرگان صحابه بود؛ وی داستانی دروغین جعل کرده و گفت: عمر در روز بیعت، شکم حضرت فاطمه ل را زد و او سقط جنین کرد، در حالیکه فریاد می‌‌زد، «خانۀ فاطمه را با ساکنان آن بسوزانید» و حال آنکه جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر در خانه نبود»**[[68]](#footnote-68)**.

شگفت انگیزتر آنکه علامه عبدالحمید بن هبه الله معروف به ابن ابی الحدید معتزلی شیعی**[[69]](#footnote-69)** «استاد فن تاریخ» در «شرح نهج البلاغه» به نقد آراء و عقاید ابراهیم نظام معتزلی پرداخته است و در این باره می‌‌گوید:

«وأما ما ذکره من الهجوم على دار فاطمه وجمع الحطب لتحريقها، فهو خبر واحد غير موثوق به، ولا معول عليه في حق الصحابة، بل ولا في حق أحد من المسلمين ممن ظهرت عدالته»[[70]](#footnote-70).

یعنی: «اما آنچه او در مورد حمله به خانه‌ی فاطمه ذکر کرده و اینکه هیزم جمع نمودند تا آن را بسوزانند، خبر واحدیست که مورد موثق و قابل استناد نیست نه در مورد صحابه و نه در مورد هیچ یک از مسلمانان که عدالتش به اثبات رسیده است».

با این وصف چگونه می‌‌توان از سخنان کسی که دشمنی آشکارا با حضرت ابوبکر و عمر ب داشته است به اثبات ماجرایی دروغین استدلال نمود، و با تعریف و تمجید از جایگاه ادبی ابراهیم بن سیار کافر، و با حذف بخشی از عبارت کتاب «الوافی بالوفیات» اتهام بی‌‌اساس وی را نسبت به حضرت عمر فاروق س صحیح جلوه داد! در حالیکه ابن ابی الحدید «استاد فن تاریخ» چنین اقدام جسورانه‌ای را شایسته با شان مسلمان عادی نمی‌‌داند تا چه رسد به خلیفۀ راشد مسلمانان و صحابه بزرگوار پیامبر!.

به قول مولوی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرده گیرد در سخن بر بایزید |  | ننگ دارد از وجود او یزید[[71]](#footnote-71) |

بررسی روايت مبرد در کتاب «الکامل»

این بخش از روایت که نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» از آن استدلال می‌‌نمایند در کتاب «الکامل» وجود ندارد و اگر چنین ادعایی دارند آن را نشان دهند «البینه على المدعی»!.

دلیل ما آن است که چون نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» آن را از شرح ابن ابی الحدید نقل کرده‌اند، چنانکه در پاورقی مقاله خویش نیز حواله شرح نهج البلاغه را ارجاع داده‌اند، غافل از آن بوده‌اند که ابن ابی‌الحدید در ابتدای روایت کتاب «الکامل» می‌‌گوید:

«روي المبرد في «الکامل» صدر هذا الخبر عن عبدالرحمن بن عوف.....»[[72]](#footnote-72).

یعنی: «مبرد در کتاب «الکامل» ابتدای این روایت را ذکر کرده است و آنجا که روایت مبرد خاتمه می‌‌یابد، محمد ابوالفضل ابراهیم؛ محقق کتاب شرح نهج البلاغه در پاورقی می‌گوید»:

«هذه آخر رواية المبرد - مع تصرف کثير في العبارة (في الکامل 1: 55-54 بشرح المرصفي»[[73]](#footnote-73).

اینجا روایت مبرد پایان می‌‌یابد، با تصرف زیادی که در عبارت انجام گرفته است. الکامل، 1 : 55-54 شرح مرصفی» در آن بخش از روایت «الکامل» که ابن ابی الحدید از آن نقل کرده است، اصلاً اشاره‌ای به سخنان حضرت ابوبکرس که درباره‌ی خانه‌ی فاطمه زهرال بیان داشته، نشده است و این قسمت از عبارت شرح ابن ابی الحدید را که نویسندگان مقالۀ «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» نقل نموده‌اند ابن ابی‌الحدید از کتاب «السقیفه» که تألیف ابوبکر، احمد بن عبدالعزیز جوهری شیعی است نقل نموده است**[[74]](#footnote-74)**.

‌لذا استناد به کتاب «الکامل» که تألیف ابوالعباس مبرد سنی مسلک است، سودی ندارد و ادعای بدون دلیل است.

بررسی روايت مسعودی در «مروج الذهب و معادن الجوهر»

روایت علی مسعودی (346 ﻫ‍) به دلائل متعددی که ذیلاً ذکر می‌گردد غیر قابل استناد است.

1. ابوالحسین، علی بن حسین مسعودی متوفی (346 ﻫ) از مورّخان بزرگ شیعه است.

چنانکه سید محسن امین عاملی در کتاب اعیان الشیعه (ج، 41 ص، 198-213) و آقا بزرگ تهرانی در کتاب اعلام طبقات الشیعه (ج، 1 ص، 182) وی را به نام مورخ بزرگ شیعی معرفی می‌‌نماید.

در پیشگفتار ناشر «مروج الذهب» نیز آمده است: «مسعودی بی‌گمان شیعی مذهب بوده است....؛ علمای رجال شیعه از نجاشی (متوفی 450 ق) تا زمان ما در کتب رجال خود مسعودی را شیعه**[[75]](#footnote-75)‌** دانسته‌اند».

علامه احمد بن عسقلانی در مورد وی می‌گوید: «مطالب کتابهای وی دلالت بر آن دارد که وی، شیعی معتزلی است، تا آنجا که در مورد عبدالله بن عمرب می‌‌گوید او از بیعت با علی بن ابی‌طالبس امتناع ورزید ولی با یزید بن معاویه و حجاج برای عبدالملک بن مروان بیعت نمود! و او از اینگونه مطالب زیاد نقل می‌کند»**[[76]](#footnote-76)**.

از این رو طبعاً مسعودی به دفاع از مذهب تشیع پرداخته و به طرفداری از آنان وقایعی را در تاریخ خویش نقل نموده است که اینگونه موارد را نمي‌توان بدرو از تعصب دانست.

1. ابوالحسن مسعودی، روایت مذکور را در «مروج الذهب» بدون نقل سند و ماخذ ذکر می‌‌کند که اینگونه روایت از نظر محدثان و مورخان بعنوان سند و مدرک و دلیل قابل قبول نیست.
2. در سخنان حضرت ابوبکر س که به فرض این که صحیح باشند.

«وددت أني لم أکشف بيت فاطمة وان أغلق على حرب».

که ترجمۀ تحت لفظی آن در «دائره المعارف بزرگ اسلامی» چنین آمده است «کاش خانۀ فاطمه را، اگر به قصد جنگ بسته بودند بر نگشوده بودم»**[[77]](#footnote-77)**. هیچ اشاره‌‌‌ای به سوزاندن خانه‌ی فاطمه زهرا ل نشده است که حمل سخنان حضرت ابوبکر س بر ادعای مورد نظر از روی تعصب و غرض و ادعای بدون دلیل است.

حقيقت ابن ابی دارم در «ميزان الاعتدال»

در بادی امر کسی که با عنوان ابن ابی دارم در کتاب «میزان الاعتدال» مواجه می‌گردد، تصور می‌‌کند که کتاب «میزان الاعتدال» تالیف ابن ابی دارم است و یا آنکه ابن ابی دارم از علمای بزرگ اهل تسنن است در حالیکه هر دو تصور اشتباه و قضیه کاملاً بر عکس است.

کتاب میزان الاعتدال، تالیف علامه شمس الدین. ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفی (748 ﻫ‍) است. که در چهار جلد و با تحقیق علی محمد بجاوی بارها به چاپ رسیده است؛ امام ذهبی کتاب مذکور را درباره‌ی شرح حال بحال و راویان ضعیف حدیث نگاشته است و مطابق با رای علامه محمد عبدالحی لکهنوی/ کتاب «میزان الاعتدال» گزیده و خلاصۀ کتاب «الکامل في ضعفاء الرجال» تالیف عبدالله بن محمد ابن عدی (متوفی 365 ﻫ‍) می‌‌باشد.

بيوگرافی ابن ابی دارم

ابن ابی دارم یکی از راویان دروغین است که علامه شمس الدین ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» به نقد وی می‌‌پردازد که برای تبیین حقیقت و تحریف روشنی که در نقل عبارت کتاب «میزان الاعتدال» انجام گرفته است، عبارت کامل آن را نقل می‌‌نمائیم.

علامه شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در شرح حال ابن ابی دارم می‌‌گوید:

«احمد بن محمد بن سری بن یحیی بن ابی دارم محدث، ابوبکر، کوفی، رافضی دروغگو».

در سال 358 ﻫ‍ وفات کرده است و گفته شده: که وی به ابراهیم قصار پیوسته است.

از احمد بن موسی و حمار و موسی بن هارون و عده‌‌ای دیگر، به روایت حدیث پرداخته است.

حاکم، از وی روایت حدیث کرده است و گفته است: وی رافضی است و مورد توثیق نمي‌باشد.

و محمد بن احمد بن حماد کوفی حافظ پس از نقل تاریخ وفاتش می‌‌گوید:

«کان الـمستقي الامر عامه دهره، ثم في آخر أيامه کان أکثر ما يقرأ (ع) الـمثالب، حضرته و رجل يقرأ عليه: أن عمر رفس فاطمة حتي أسقطت بمحسن».

في خبر آخر، في قوله تعالي: و حديثاً متنه: «تخرج نار من قعر عدن تلتقط مبغضي آل محمد ووافقته عليه، وجاءني ابن سعيد في أمر هذا الحديث، فسالني، فکبر عليه واکثر الذکر له بکل قبيح وترکت حديثه واخرجت عن يدي ما کتبته عنه .... ترکته ولم احضر جنازته»[[78]](#footnote-78).

یعنی: «وی در تمام عمرش پوینده‌ی راه راست بود، سپس در آخرین روزهای عمرش، بیشتر آنچه بر وی خوانده می‌‌شد، مطاعن (صحابه پیامبر) بود، چنانکه باری من نزد وی حاضر شدم در حالیکه مردی در محضر وی این خبر را می‌‌خواند: «عمر لگدی به فاطمه زد و او فرزندش را به نام محسن سقط کرد!!!».

و در روایتی دیگر آیه قرآن را اینگونه می‌خواند:

«وجاء فرعون عمر وقبله ابوبکر والـمؤتفکت عائشه وحفصه!!!»[[79]](#footnote-79).

چنانکه من نیز با او موافقت نمودم، سپس زماینکه مردم به اذان جدید (مبتدعانه**[[80]](#footnote-80)** ‌اذان می‌گفتند، ابن ابی دارم حدیثی وضع نمود که متن آن عبارت بود از: «آتشی از سرزمین عدن خارج می‌شود و دشمنان خاندان محمد ص را بر می‌چیند» چنانچه من آن روایت را پذیرفتم.

ابن سعید نزد من آمد و درباره‌ی روایت مذکور از من پرسید. (و پس از آنکه مطلع شد که من آن را از ابن ابی دارم روایت کرده‌‌ام بر آشفت و بر ابن ابی‌دارم خشم گرفت و تا می‌‌توانست زشتیهای وی را بازگو نمود. طوری که پس از آن من از وی حدیث روایت نکردم و آنچه را که به روایت وی نوشته بودم، به دور انداختم، رابطه با او را برای همیشه قطع نمودم و به نمازه جنازه‌ وی شرکت نکردم».

حال واقعیت امر را بررسی نمائیم و نقل نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» را با عبارت کتاب «میزان الاعتدال» مطابقت دهیم تا حقیقت سخنان انتسابی ابن ابی دارم و شخصیت دروغ‌ پرداز وی مشخص گردد و حذف و قطع در سخنان محمد بن احمد بن حماد کوفی، و ساختگی بودن شهادت فاطمه زهرا ل بر همگان واضح گردد.

عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الامام علی بن ابی طالب»

ناگفته پیداست که هرگاه داستان‌پردازی همچون عبدالفتاح عبدالمقصود، درباره‌ی زندگی حضرت علیس کتابی مشتمل بر 9 جلد بنویسد و در هیچ جای آن، مرجع و ماخذی را ذکر نکند، به رسم داستان پردازی و تطویل موضوعات ناگزیر داستان سوزاندن خانۀ فاطمۀ زهرا ل را نیز بمیان خواهد آورد. که ما نیز وی را در این باره معذور می‌‌دانیم.

اما داستان وی از چند جهت قابل رد است.

اولاً: کتاب الامام علی بن ابی طالب به سبک انشاء و داستان نویسی، نوشته شده است و در هیچ جای آن مرجع و ماخذی ذکر نشده است تا ما به صحت و سقم خبر وی پی ببریم.

ثانیاً: مولف کتاب امام علی بن ابی طالب مسایلی را عنوان نموده و نقدهایی را بر خلفای راشدین و صحابه پیامبر اسلام روا داشته که بر خلاف عقیده‌ی اهل سنت و جماعت است؛ قطعاً گفته‌ها و برداشت‌های هر نویسنده‌‌ای مورد قبول همگان نیست، و ادعای هر کس باید با ارائه دلیل باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه‌هرکه‌چهره‌برافروخت،دلبری‌داند |  | نه هرکه آینه سازد، سکندری داند |
| هزار نکته‌ی باریکتر ز مو، اینجاست |  | نه هرکه سر بتراشد، قلندری داند[[81]](#footnote-81) |

ثالثاً: مولف کتاب «امام علی بن ابی طالب» در جایی دیگر کتاب خویش حضرت عمر فاروقس را در تهدید به سوزاندن خانۀ فاطمه زهرال معذور و ماجور می‌‌داند چنانکه می‌‌گوید:

چیزی که فکر عمر را مشغول می‌داشت همان حفظ وحدت بود و هر چه از او صادر می‌‌شد در این راه بود، چه سر سختی و خشونتی که گاه و بی‌گاه از او سر می‌زد یا نرمی و ملاطفتی که سنجیده و پسندیده بود؛ عمر می‌نگریست که امواج حوادث در این روزها سخت بدین گوشه متوجه است. این حوادث باقی چیزها را از نظر او برده و بی‌‌ارزش کرده بود، این مرد در نظر خود حق داشت و برای هدفش بی‌نهایت مخلص بود»**[[82]](#footnote-82)**.

رابعاً: سخن وزین و متین مترجم کتاب «امام علی بن ابی طالب» است که در پاورقی ذکر شده است ولی نویسندگان مقاله «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» آن را نادیده گرفته‌اند، مترجم کتاب آقای سید محمود طالقانی می‌گوید:

«مولف محترم با مقدمه‌‌ای که پیش از این داستان ذکر کرده، خواسته برای اینکار عذری پیش آورد و تا حدی پرده پوشی کند گرچه در یکی از فصل‌ها (جلد چهارم واقعۀ صفین صفحات 273 تا 278) این داستان را آشکارتر ذکر کرده است، ما هم از جهت صلاح حال مسلمانان، نه از جهت بیان حقایق تاریخی، نظر مولف را می‌پسندیم.

زیرا با وضعی که مسلمانان دارند، دامن زدن بدین آتش، بیش از پیش، هستی مسلمانان را می‌‌سوزاند. می‌‌سزد که از امیر المومنین پیروی کنیم و سوز و درد داستان آتش را پنهان داریم، مترجم که خود وارث خونی و فکری این خانه است، در میان اطاق در بسته، با اشک دیده و آه درون این چند صفحه را ترجمه کرده است ولی در محافل عمومی از شرح آن خودداری می‌کند[[83]](#footnote-83).

در هر حال در هیچ که از کتابهای تاریخ و حدیث در مورد سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمه ل تصریح نشده است و صرفاً سخنان تهدیدآمیزی از حضرت عمر فاروقس نقل شده است که با بررسی روایت مذبور مشخص گردید که ابن ابی دارم رافضی است که ادعای بدون دلیل آنان نیز به ما ربطی ندارد**[[84]](#footnote-84)**.

با این وصف داستان شهادت حضرت فاطمه ل با عقل سلیم سازگاری ندارد با بررسی سطحی در فرهنگ عرب به این نکته پی خواهیم برد که عربها بیش از هر قوم و ملتی نسبت به زنان سخت دارای غیرت بودند و زیر بار ننگ و عار نمي‌رفتند داستانی که در ذیل بیان می‌‌گردد روشنگر این مدعاست:

یک زن عرب وارد بازار «بنی قینقاع» شد و نزد زرگری رفت و نشست یهودیها خواستند حجابش را کشف نمایند، اما زن قبول نکرده، زرگر گوشه‌ی لباسش را به پشت او گره زد همین که زن بلند شد عورتش ظاهر گشت، همگی به او نگاه کرده و خندیدند زن فریاد کشید. مردی از مسلمانان به زرگر حمله کرده و او را کشت، یهودیها نیز بر مرد مسلمان حمله کرده و او را به شهادت رساندند، خویشاوندان مسلمان از مسلمانان کمک خواستند و درگیری بین مسلمانان و بنی قینقاع آغاز شد**[[85]](#footnote-85)**.

زمانی که در جامعه‌ی عرب نسبت به یک زن مسلمان عادی و آن هم به خاطر مساله‌ای نسبتاً جزئی چنین واکنش انجام بگیرد کدام عقل می‌‌پذیرد که حضرت فاطمه زهرال که جگر گوشه‌ی پیامبر خداست، مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار گیرد تا آنجا که پهلوی مبارکش بشکند و فرزندش سقط شود و حضرت علی مرتضیس فاتح خیبر و قاتل عمرو بن – عبدودّ، پهلوان عرب – و سایر صحابه اعم از مهاجرین و انصار هیچ گونه واکنشی از خود نشان ندهند؛ بدون شک یک مسلمان عادی پیدا می‌شد که انتقام دختر گرامی رسول اکرم را بگیرد تاریخ این مساله را به اثبات رسانده است زمانی که حضرت عمر فاروق بر مسند خلافت نشست در میان مهاجرین و انصار خطابه‌ ای ایراد کرد و فرمود: اگر من در انجام برخی امور سهل انگاری نمایم شما چه واکنشی از خود نشان می‌دهید؟ کسی پاسخ نداد، حضرت عمر باری دیگر از آنان پرسید در این هنگام حضرت بشر بن سعد بلند شد و گفت: اگر تو چنین کنی ما تو را مانند تیر راست خواهیم کرد. آنگاه حضرت عمر فاروق فرمود: اگر چنین باشید شما گمراه نخواهید شد‌**[[86]](#footnote-86)**.

باز داستان ازدواج حضرت عمر فاروق با ام کلثوم دختر گرامی حضرت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهراب که در کتب فقهی و تاریخی شیعه به آن تصریح شده است**[[87]](#footnote-87)** نیز بیانگر مودّت میان آن بزرگواران است و آیا ممکن است که حضرت علی شهادت حضرت فاطمه زهرال را به همین زودی فراموش کند و یا به خاطر ترس و بیم از حضرت عمر فاروقس مجبور شود تا دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش در آورد!!؟

علاوه بر این مشورت‌های مهم حضرت عمرس با حضرت علیس در امور خلافت، قضاوتها، احکام و ..... نشانه‌ی همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران است چنانکه در سخنان حضرت علیس در نهج البلاغه آمده است:

134 «و من کلامه له (ع) وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلي غزو الروم بنفسه ... إنک متي تسير إلي هذا العدو بنفسك قتلقهم فتنکيب لا تکن للمسلمين کافغه دون أقصي بلادهم، ليس بعدك مرجع يرجعون إليه، فابعث إليهم رجلاً محارباً واحضر معه أهل البلاد والنصحيحة، فإن أظهر الله فذاك ما تحب وإن تکن الأُخري کنت ردءاً للناس ومثابة للمسلمين»[[88]](#footnote-88).

تو خود اگر به سوی این دشمن قیصر روم لشکریانش روانه شوی و در ملاقات با ایشان مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و سرحدها پناهی نمي‌‌ماند، بعد از تو مرجعی نیست که به آنجا مراجعه نمایند پس (مصلحت در این است که تو در اینجا بمانی و به جای خود) مرد جنگ دیده و دلیری به سوی ایشان بفرست، و به همراهی او روانه کن کسانی را که طاقت بلا و سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند، پس اگر خداوند او را غالب گردانید همان است که میل داری و اگر واقعه‌ی دیگری پیش آید تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود».

و نکته‌ی مهم دیگر آنکه حضرت فاطمهل در مورد فدک تا چندین روز با حضرت ابوبکر به بحث و گفتگو پرداخته و طبق ادعای شیعیان به مسجد نبوی تشریف برده و خطابه‌ای مفصل ایراد نمود و خواستار استرداد فدک شد**[[89]](#footnote-89)**. حال این سوال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است که حضرت فاطمهل با پهلوی شکسته و آن هم زمانی که سقط جنین کرده و در حالیکه از دخول مسجد شرعاً معذور می‌‌باشد در مسجد حضور یابد و با ایراد خطبه‌ ای آتشین حضرت ابوبکر را محکوم نماید؟! که این مطلب دلالت بر بی‌‌اساس بودن داستان شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراست.

و مطلب آخر آنکه جای بسی شگفتی است که واقعه ‌ای به این بزرگی که ما معتقدیم عرش خداوند را نیز به لرزه در خواهد آورد با گذشت بیش از چهارده قرن همچنان مسکوت مانده، در حالی که شهادت حضرت حسین که فرزند حضرت علی و حضرت فاطمه است چنان بازتاب گسترده ‌ای داشته که با شنیدن نام روز عاشورا هر مسلمانی از قاتلان حضرت حسین و یارانش اظهار تنفر می‌‌نماید و حماسه آفرینی قهرمانان کربلا را در ذهنش تداعی می‌کند. اکنون ما می‌‌خواهیم ما نسب پلاکاردها و نوشتن شعار بر رو در و دیوار، مسلمانان را از شهادت حضرت فاطمه نه در تقویم رسمی کشور نه در کتابهای تاریخ نظام آموزشی نبود، اما حال چه انگیزه‌ای در کار است که چنین غوغایی به راه افتاده است؟

باید توجه داشت که برخی این داستان را از محیط تحقیق و بررسی علمی خارج کرده و از آن یک سوژه برای تبلیغ ساخته‌اند و قطعا گروههایی که به نوعی خود را در تبلیغ این قصه ذی نفع می‌‌دانند دست بردار نیستند و کوشش دارند تا از راههایی این داستان را وسیله‌ی تفرقه اندازی قرار دهند که ما واقعا از این روند متاسفیم «فالي الله المشتکي وهو المستعان وعليه التکلان» در نتیجه ما این مبحث را در همین جا خاتمه می‌دهیم و مصلحت را در طولانی شدن این گونه مباحث نمي‌بینیم و معتقدیم که رشته اختلافات سری دراز دارد، که فقط در محکمه عدل الهی و در روز رستاخیز پایان می‌‌پذیرد.

چنانکه خداوند عزوجل می‌‌فرماید:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ [النحل: 124].

«و بی‌گمان ‌خداوند میان آنان درباره آنچه در آن اختلاف ورزیده‌‌اند، روز رستاخیز داوری خواهد کرد».

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة: 124].

«ایشان قومی بودند که گذشته آنچه انجام دادند متعلق به خودشان است و آنچه شما انجام داده‌ اید از آن شما است و درباره‌ی آنچه می‌کرده‌‌اند از شما پرسیده نمی‌شود».

«والسلام عليكم ورحمة الله وبرکاته»

1. - صحیح مسلم بشرح النووی – ج، 8 ص، 243 (دار ابی‌حیان 1415ه‍ - 1995م). [↑](#footnote-ref-1)
2. - حاکم، مستدرک حاکم، ج، 4 ص، 139 شماره‌ی حدیث (4783) (دارالمعرفه، 1418 ه‍. 1998 م). [↑](#footnote-ref-2)
3. - شرح نووی – ج، 8 ص، 243 (دار ابی حیان، 1415ه‍. 1995م). [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابن حیان، صحیح ابن حیان به ترتیب ابن بلبان ج، 16 ص، 40 شماره‌ی حدیث: 7109. [↑](#footnote-ref-4)
5. - احمد مسند احمد ج، 6 ص، 193 (دارالفکر) صحیح ابن حیان ج، 16 ص، 24 شماره‌ی حدیث: 7109. [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحیح ابن حیان : ج، 15 ص، 270 شماره‌ی حدیث 4010 و مسند احمد ج، 1 ص، 293. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بخاری، صحیح بخاری ج، 14 ص، 579 کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب قرابه رسول الله، شماره‌ی حدیث 3713، (دارالکتب العلمیه بیروت 1412 ه‍. 1992 م). [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان مرجع ج، 4 ص، 579 شماره‌ی حدیث 3712. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اعیان الشیعه ج، 1 ص، 659. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الغدیر، ج، 7 ص، 73-74 (دارالکتاب العربی 1403ه‍. 1983م). [↑](#footnote-ref-10)
11. - مستدرک حاکم، ج، 4 ص، 139 شماره‌ی حدیث 4789، (دارالمعرفه 1418ه‍. 1998م). [↑](#footnote-ref-11)
12. - یعقوبی احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج، 2 ص، 35 ترجمۀ: محمد ابراهیم آیتی، (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی 1366 ش). [↑](#footnote-ref-12)
13. - ابن ابی شیبه، فی الاحادیث و الآثار، ج، 8 ص، 572 کتاب المغازی، باب ما جاء في خلافة ابي‌بکر وسيرته في الرده. (دارالفکر، 1409ه‍. 1989م). [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان مرجع، ج، 8 ص، 572. [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان مرجع ج، 8 ص، 572. [↑](#footnote-ref-15)
16. - همان مرجع ج، 8 ص، 572. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ر.ک. هیثمی نورالدین منبع الزوائد و مجمع الفوائد، ج، 5 ص، 359 کتاب الخلافه، باب النهي عن مبايعة خليفتين (دارالفکر، 1412 ه‍. 1992 م). [↑](#footnote-ref-17)
18. - ابن ابی شیبه، المصنف في الاحاديث والآثار، ج، 8 ص، 572 کتاب المغازی باب ماجاء في خلافه ابي بکر سيرته في الرده، (دارالفکر، 1409 ه‍. 1989 م). [↑](#footnote-ref-18)
19. - همان مرجع، ج، 8 ص، 572. [↑](#footnote-ref-19)
20. - شرح نووی، ج، 17 ص، 195 کتاب الجنه باب الصفه التي يعرف بها في الدنيا اهل الجنه واهل النار شماره (7136-63/1) دارالمعرفه 1414 ه‍. 1994. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بخاری، صحیح بخاری، ج، 1 ص، 197 کتاب الأذان، باب وجوب صلاة الجماعه شماره حدیث : 644 دارالکتب العلمیه، 1412 ه‍. 1992 م. [↑](#footnote-ref-21)
22. - عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان، ج، 4 ص، 253 موسسه الاعلمی للمطبوعات 1406 ه‍ 1987 م. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مزی، جمال الدین یوسف، تهذیب الکمال، ج، 12 ص، 6 شماره شرح حال 253 موسسه الرساله 1407 هـ 1987 م. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ذهبی، احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء ج، 6 ص، 3646 موسسه الرساله 1414 ه‍ 1987 م. [↑](#footnote-ref-24)
25. - بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج، 1 ص، 576 دارالمعارف، مصر 1959 م. [↑](#footnote-ref-25)
26. - همان مرجع ج، ص، 585. [↑](#footnote-ref-26)
27. - فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج، 5 ص، 841-840 چاپ : تهران. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ابن صلاح، علوم الحدیث، ص، 256 دارالفکر المعاصر، 1406 ه‍ 1986 م. [↑](#footnote-ref-28)
29. - «الامامه و السیاسه» ص، 12 مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده بمصر، 1388 ه‍ 1969 م. [↑](#footnote-ref-29)
30. - همان مرجع ص، 13. [↑](#footnote-ref-30)
31. - همان مرجع، ص، 13-14. [↑](#footnote-ref-31)
32. - همان مرجع، ص، 16. [↑](#footnote-ref-32)
33. - وفیات الاعیان، ج، 3 ص، 42-43 شماره‌ی شرح حال (328)، دار صادر، بیروت. [↑](#footnote-ref-33)
34. - «بغيه الوعاه في طبقات اللغويين والنحاه»، ج، 2 ص، 63-64 شماره‌ی شرح حال (1444)، المکتبه العصریه، تحقیق : محمد ابوالفضل ابراهیم. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صفدی، الوافی بالوفیات ج، 17 ص، 607-609 شماره‌ی شرح حال (516) دارالنشر فرانز شتاینربفیسبادن، 1411 ه‍ 1991 م. [↑](#footnote-ref-35)
36. - بغدای، خطیب، تاریخ بغداد، ج، 10 ص، 170 شماره‌ی شرح حال (5309) المکتبه السلفیه. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ابن قتیبه،عیون الاخبار، مقدمه ص، 33 دارالکتب العلمیه 1406 ه‍ 1985 م. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ر.ک. عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس ج، 1 ص، 21 ترجمۀ عبدالحمید آیتی، چاپ اول زمستان 1366 چاپ موسسه کیهان. [↑](#footnote-ref-38)
39. - تاریخ الادب العربی، ج، 2 ص، 229. [↑](#footnote-ref-39)
40. - الشنتاوی، احمد، زکی خورشید، ابراهیم، دائره المعارف الاسلامیه (1/262) دار المعرفه – بیروت. [↑](#footnote-ref-40)
41. - «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» ج، 4 ص، 459، چاپ اول تهران 1369 شمسی. [↑](#footnote-ref-41)
42. - محققان و نویسندگان مقاله‌ی «دردانه‌ی کوثر و یورش به خانه‌ی وحی» نام یوسف الیان سرکیس را اشتباهاً «الیاس سرکیس» نقل کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - ر.ک. سرکیس، یوسف الیان، معجم المطبوعات العربیه و المعربه، ج، 1 ص، 212-211 مکتبه الثقافه الدینیه. [↑](#footnote-ref-43)
44. - دروزه، محمد عزه، تاریخ العرب فی الاسلام، ص، 21 بیروت المکتبه المصریه. [↑](#footnote-ref-44)
45. - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج، 2 ص، 443 مطبعه الاستقامه بالقاهره، 1358 ه‍ 1939 م. [↑](#footnote-ref-45)
46. - طبری تاریخ طبری، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، ج، 4 ص، 1328-1329 (انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، زمستان 1368 ه‍.ش). [↑](#footnote-ref-46)
47. - ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد،میزان الاعتدال ج، 3 ص، 530 شماره‌ی شرح حال (7453) دارالفکر بیروت. [↑](#footnote-ref-47)
48. - همان مرجع ج، 3 ص، 530. [↑](#footnote-ref-48)
49. - ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء ج، 11 ص، 503 شماره‌ی شرح حال (137) موسسه الرساله، 1414 ه‍ 1994 م. [↑](#footnote-ref-49)
50. - جمال الدین، یوسف مزی تهذیب الکمال من اسماء الرجال، ج، 9 ص، 504 شماره‌ی شرح حال : (2065) موسسه الرساله، 1407 ه‍ 1987 م – الطبعه الاولی. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ر.ک. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج، 6 ص، 330 دار بیروت – 1405 ه‍ 1985 م، عسقلانی، احمد بن حجر، تهذیب التهذیب، ج، 3 ص، 334 شماره‌ی شرح حال : (2184) دارالکتب العلمیه 1415 ه‍ 1994 م. [↑](#footnote-ref-51)
52. - طبری، محمد ابن جریر، تاریخ الامم و الملوک ج، 2 ص، 427 مطبعه الاستقامه بالقاهره، 1358 ه‍ 1939 ه‍. [↑](#footnote-ref-52)
53. - طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج، 4 ص، 1334، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم، زمستان 1368 ه‍.ش. [↑](#footnote-ref-53)
54. - العقد الفرید، ج، 1 ص، 20 دار الحیاء التراث العربی، 1409 ه‍ 1989 م. [↑](#footnote-ref-54)
55. - وفیات الاعیان، ج، 1 ص، 110 شماره‌ی شرح حال (46) دار صادر بیروت. [↑](#footnote-ref-55)
56. - ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، البدایه و النهایه، ج، 11 ص، 219 داراحیاء التراث العربی 1408 ه‍ 1988 م. [↑](#footnote-ref-56)
57. - العقد و الفرید ج، 4 ص، 247، (دار احیاء التراث العربی، 1409 ﻫ 1989 م). [↑](#footnote-ref-57)
58. - کتاب الاموال، ص، 144 (دار الکتب العلمیه، 1406ه‍. 1986م). [↑](#footnote-ref-58)
59. - همان، مرجع، ص، 144. [↑](#footnote-ref-59)
60. - همان، مرجع ص، 144. [↑](#footnote-ref-60)
61. - طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الکبیر، ج، 1 ص، 62 شماره‌ی حدیث : (43) (تحقیق، حمدی عبدالحمید سلفی، دار احياء التراث العربي الطيعه الثانيه). [↑](#footnote-ref-61)
62. - عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان ج، 4 ص، 188 شماره‌ی شرح حال: (504)، (موسسه الاعلمی 1406 ه‍. 1986 م). [↑](#footnote-ref-62)
63. - همان، مرجع، ج، 4 ص، 190. [↑](#footnote-ref-63)
64. - هیثمی، نورالدین، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج، 5 ص، 203 (دارالکتاب العربی 1402 ه‍. 1982 م). [↑](#footnote-ref-64)
65. - ر.ک، ابن کثیر، ابو الفداء، البدایه و النهایه ج، 11 ص، 219 داراحیاء التراث العربی 1408 ه‍. 1988 م. [↑](#footnote-ref-65)
66. - صفدی، صلاح الدین بن ابیک، «الوافي بالوفيات» ج، 6 ص، 17 (دارالنشر فرانز شتاینر بفیسبادن 1411 ه‍. 1991 م). [↑](#footnote-ref-66)
67. - همان، مرجع، ج، 6 ص، 18. [↑](#footnote-ref-67)
68. - شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل ج، 1 ص، 67، 71 (دارالمعرفه 1419 ه‍. 1998 م). [↑](#footnote-ref-68)
69. - ابن کثیر وی را شیعه غالی می‌‌داند، ر.ک، البدایه و النهایه، ج، 13 ص، 234 (دار احياء التراث العربي) و آقا بزرگ تهرانی نام وی را در «طبقات اعلام الشیعه» ج، 3 ص، 88 ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-69)
70. - ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه ج، 20، ص، 34 (منشورات مکتبه آیه العظمی مرعشی نجفی، قم، ایران، 1402هـ). [↑](#footnote-ref-70)
71. - رومی، محمد بلخی، مثنوی معنوی، ج، 1 ص، 121، بیت : 2275 (انتشارات طلایه 1378 ش). [↑](#footnote-ref-71)
72. - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج، 2 ص، 45. [↑](#footnote-ref-72)
73. - همان، مرجع ج، 2 ص، 46. [↑](#footnote-ref-73)
74. - ر.ک. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج، ص، 44. [↑](#footnote-ref-74)
75. - مسعودی، مروج الذهب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، پیشگفتار ناشر، ص، 7 (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1378 شمسی). [↑](#footnote-ref-75)
76. - عسقلانی، احمد بن حجر، لسان المیزان، ج، 4 ص، 225 موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1406 ه‍. 1986 م. [↑](#footnote-ref-76)
77. - «دائره المعارف بزرگ اسلامی» ج، 5 ص، 230 (چاپ تهران 1369 شمسی). [↑](#footnote-ref-77)
78. - میزان الاعتدال : ج، 1 ص، 139 شماره شرح حال )552) (دارالفکر، بیروت). [↑](#footnote-ref-78)
79. - ترجمه: «و آمد عمر فرعون و قبل از ابوبکر و اهالی شهرهای زیر و رو شده و عایشه و حفصه».

 حال آنکه در قرآن آمده است: ﴿وَجَآءَ فِرۡعَوۡنُ وَمَن قَبۡلَهُۥ وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتُ بِٱلۡخَاطِئَةِ ٩﴾ [الحاقة: 9]. [↑](#footnote-ref-79)
80. - منظور محمد بن احمد کوفی از اذان مبتدعانه، افزودن «حی علی خیر العمل است» چنانکه در سخنان وی در میزان الاعتدال ج، 1 ص، 1396. می‌‌آید که ما بخاطر عدم تطویل بحث از ذکر آن خودداری نمودیم. [↑](#footnote-ref-80)
81. - شمس الدین حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص، 148، (غزل 127) سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌های تهران، آستان قدس 1971 م. [↑](#footnote-ref-81)
82. - عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، ج، 1 ص، 324 (چاپ سوم 1353 ه‍.ش. طلوع خورشید، ترجمه سید محمد طالقانی). [↑](#footnote-ref-82)
83. - عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، ج، 1 ص، 327 (چاپ طلوع خورشید، مترجم سید محمود طالقانی چاپ سوم، 1352 ه‍.ش. 1359 ه‍.ق). [↑](#footnote-ref-83)
84. - اخیراً گروه معارف و تحقیقات اسلامی مدرسه الامام امیر المومنین قم نقد مذکور را تحت عنوان یورش به خانه وحی منتشر نموده‌‌اند و افزون بر مطالب مندرجه از کتاب الامامه و الخلافه که تالیف مقاتل بن عطیه است نیز سوزاندن خانه فاطمه زهرا را توسط حضرت عمر نقل کرده‌ اند، که ما بر رد این ادعا به همین مطلب بسنده می‌نماییم که احمد بن خلکان در کتاب وفیات الاعیان ج، 5 ص، 258) می‌گوید: ابوالهیجاء، مقاتل بن عطیه، بکری حجازی، شاعری بوده که در هرات به زنی عاشق شده و در مورد او اشعاری سروده است. حال نقل اینگونه فردی که در سال 505 وفات کرده و قرنها از عصر خلفای راشدین فاصله داشته را چگونه می‌توان معتبر دانست!!!!. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابن هشام، السیره النبویه، ج، 3 ص، 10 (دارالکتاب العربی 1410 1990 م). [↑](#footnote-ref-85)
86. - علاء الدین علی متقی کنزل العمان ج، 5 ص 687 شماره روایت 14196 موسسه الرساله 1405 [↑](#footnote-ref-86)
87. - ر ک به مجله‌ی ندای اسلام سال اول شماره‌ی سوم مقاله‌ی حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه‌ی شهادت [↑](#footnote-ref-87)
88. - فیض الاسلام، شرح نهج البلاغه ج، 2 ص، 415 چاپ تهران و همچنین مراجعه شود به شرح نهج البلاغه ج 3 ص 442. [↑](#footnote-ref-88)
89. - ر ک علم الهدی سید احمد، زهرا مولود وحی ص 236 موسسه انتشارات امیر کبیر تهران چاپ پنجم 1375 ه‍.ش. [↑](#footnote-ref-89)